پیامبرت را بشناس

محمد رسو‌ل‌اللهص

**تألیف:**

**محمد جمالزهی**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | پیامبرت را بشناس محمد رسول اللهص | | | |
| **تألیف:** | محمد جمالزهی | | | |
| **موضوع:** | تاریخ اسلام – سیره نبوی | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب 1](#_Toc436074273)

[نسب ـ والدین عموها ـ عمه‌ها آن حضرت **ج** 5](#_Toc436074274)

[پدر گرامی 5](#_Toc436074275)

[مادر گرامی 5](#_Toc436074276)

[عموهای آن حضرت **ج** 6](#_Toc436074277)

[عمه‌های آن حضرت **ج** 6](#_Toc436074278)

[نسب طاهر و پاکش 6](#_Toc436074279)

[میلاد 7](#_Toc436074280)

[وفات پدر 7](#_Toc436074281)

[دوران شیرخوارگی 7](#_Toc436074282)

[وفات مادر 7](#_Toc436074283)

[صداقت و امانتداری 8](#_Toc436074284)

[ازدواج 8](#_Toc436074285)

[بعثت 11](#_Toc436074286)

[از سال اول تا سال دهم 11](#_Toc436074287)

[ملاقات با ورقه‌بن نوفل 11](#_Toc436074288)

[انقطاع وحی 12](#_Toc436074289)

[اعلان دعوت 12](#_Toc436074290)

[هجرت به سوی حبشه 13](#_Toc436074291)

[محاصره اقتصادی 14](#_Toc436074292)

[سال دهم تا سیزدهم بعثت 14](#_Toc436074293)

[صبر بر بلا 14](#_Toc436074294)

[به سوی طائف 15](#_Toc436074295)

[اسلام جن‌ها 15](#_Toc436074296)

[معراج 16](#_Toc436074297)

[معرفی خود به قبایل 16](#_Toc436074298)

[اسلام اوس و خزرج 16](#_Toc436074299)

[بیعت عقبه اولی 16](#_Toc436074300)

[بیعت عقبة ثانی 17](#_Toc436074301)

[هجرت پیامبر به سوی مدینه 17](#_Toc436074302)

[اجازۀ خروج 17](#_Toc436074303)

[محاصره خانۀ پیامبر **ج** 18](#_Toc436074304)

[به سوی غار ثور 19](#_Toc436074305)

[به سوی مدینه 20](#_Toc436074306)

[داستان سراقه بن مالک 20](#_Toc436074307)

[داستان ام معبد خزاعیه 20](#_Toc436074308)

[داستان ابوبریده 21](#_Toc436074309)

[نزول به محلة قبا 21](#_Toc436074310)

[پیامبر **ج** در مدینه 21](#_Toc436074311)

[از سال اول تا هشتم هجرت 22](#_Toc436074312)

[پیمان برادری 22](#_Toc436074313)

[غزوات پیامبر ج 22](#_Toc436074314)

[غزوۀ بدر الکبری 23](#_Toc436074315)

[غزوۀ احد 23](#_Toc436074316)

[غزوۀ احزاب (خندق) 23](#_Toc436074317)

[غزوۀ بنی‌قریظه 24](#_Toc436074318)

[غزوۀ بنی‌مصطلق 24](#_Toc436074319)

[حادثۀ افک 24](#_Toc436074320)

[صلح حدیبیه 25](#_Toc436074321)

[غزوۀ خیبر 25](#_Toc436074322)

[فریب یهود 25](#_Toc436074323)

[فتح مکه 25](#_Toc436074324)

[غزوۀ حنین 26](#_Toc436074325)

[غزوۀ طائف 26](#_Toc436074326)

[غزوۀ تبوک 26](#_Toc436074327)

[سال نهم تا یازدهم 27](#_Toc436074328)

[حجة الوداع 27](#_Toc436074329)

[وفات حضرت رسول اکرم **ج** 27](#_Toc436074330)

[1- خدیجه بنت خویلدل 29](#_Toc436074331)

[2- سوده بنت زمعه**ل** 29](#_Toc436074332)

[3- عایشه صدیقهل 29](#_Toc436074333)

[4- حفصه**ل** 29](#_Toc436074334)

[5- زینب بنت خزیمهل 30](#_Toc436074335)

[7- زینب بنت جحشل 30](#_Toc436074336)

[8- جویریه بنت الحارثل 30](#_Toc436074337)

[9- ام حبیبه بنت ابی‌سفیان**ل** 30](#_Toc436074338)

[10- صفیه بنت حیی**ل** 30](#_Toc436074339)

[11- میمونه بنت الحارث**ل** 31](#_Toc436074340)

[پسران 33](#_Toc436074341)

[دختران 33](#_Toc436074342)

[نام‌ها ـ صفات ـ معجزات ـ اخلاق و عبادات 35](#_Toc436074343)

[نام‌های مبارک 35](#_Toc436074344)

[صفات 35](#_Toc436074345)

[معجزات 35](#_Toc436074346)

[خصوصیات ویژه 36](#_Toc436074347)

[اخلاق 37](#_Toc436074348)

[عبادت 38](#_Toc436074349)

نسب ـ والدین عموها ـ عمه‌ها آن حضرت **ج**

او ابوالقاسم محمدبن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی‌بن کلاب بن مره بن کعب‌بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانه‌بن خزیمة بن مدركة بن إلیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان است، تا اینجا همه مورخین اتفاق دارند ولی بعد از این مقداری در روایات در مورد اجداد حضرت رسول اکرم ج اختلاف نظر است.

پدر گرامی

نام پدر مبارک ایشان عبدالله است. به او ذبیح نیز می‌گویند. داستان از این قرار است که روزی عبدالمطلب نذر کرد اگر خداوند 10 پسر به او داد یکی را به خاطر خدا کنار کعبه ذبح کند. بین پسران قرعه انداخت. قرعه به عبدالله افتاد. قوم قریش پیشنهاد داد تا به جای ذبح عبدالله 10 شتر قربانی شود پس عبدالمطلب چند بار قرعه انداخت هر بار قرعه به نام عبدالله می‌افتاد، در نتیجه با کمک قوم خویش 100 شتر به جای عبدالله در راه خدا قربانی کرد.

مادر گرامی

نام مادر گرامی ایشان آمنه بنت وهب بن عبدمناف بن کلاب بن مره است، و قریش او را به ابن ابی‌کبشه یکی از اجداد مادری‌اش (به صورت استهزا) نسبت می‌دادند زیرا ابوکبشه مردی خزاعی بود که بت‌ها را عبادت نمی‌کرد وقتی که مشرکین دیدند پیامبر ج بت عبادت نمی‌کند او را به ابوکبشه مشابهت می‌دادند.

مادر ایشان عفیفه و پاکدامن بود.

عموهای آن حضرت **ج**

آن حضرت ج یازده عمو داشت. ابوطالب و زبیر (ابوطاهر) که این دو برادران عبدالله یعنی پدر آن حضرت ج بوده‌اند.

ابوالفضل العباس و حمزه ـ حارث و حجل و ضرار که برادران عباس و ابولهب (عبدالعزی) که برادر حجل است. و قثم که در کوچکی مرده است که برادر حارث بوده. عبدالشمس و عبدالکعبه. (از همۀ عموهای آن حضرت فقط عباس و حمزه مسلمان شدند).

عمه‌های آن حضرت **ج**

آن حضرت ج دارای 6 عمه بودند که 5 تا از آنها خواهران پدر ایشان هستند. 1- ام حکیم. 2- عاتکه (که مادر زن او یعنی ام‌سلمه) است. 3- امیمه، او نیز مادر زن ایشان بوده است (مادر زینب بنت جحش). 4- اروی. 5- بره. اما ششمی صفیه بنت عبدالمطلب است که خواهر حمزه می‌باشد از همۀ عمه‌ها، فقط صفیه ایمان آورد. برخی می‌گویند: عاتکه نیز مسلمان شده است.

نسب طاهر و پاکش

در جاهلیت زنا و حرامزادگی بسیار بود. اما خداوند نسب و اجداد حضرت رسول اکرم ج را از این امر ناپسند محفوظ نگه داشت. آن حضرتج می‌فرمایند: «که نسب من از اولاد ابراهیم است که خداوند مرا از ذریه و نسل حضرت اسماعیل و کنانه برگزیده، و از قوم کنانه مرا از قریش انتخاب نمود، و از قوم قریش مرا از بنی‌هاشم قرار داد» در کتاب صحیح بخاری آمده است: وقتی هرقل از ابوسفیان دربارۀ نسب آن حضرت ج سئوال کرد ابوسفیان گفت که او از بهترین انساب قریش است. هرقل گفت: همۀ انبیا از بهترین انساب برگزیده شده‌اند.

میلاد

رسول گرامی اسلام ج روز دوشنبه 12 یا نهم ربیع‌الأول مطابق با 22 آوریل سال 571 میلادی دیده به جهان گشود. علمای سیرت می‌گویند: وقتی پیامبر ج به دنیا آمد نور بسیار بزرگی مشرق و مغرب را منور کرد. ایوان کسری به خود لرزید و آتشکده‌های فارس خاموش شدند و حالت عجیبی بر دنیای آن روزی حاکم گردید.

وفات پدر

پدر گرامی ایشان زمانی که او در شکم مادر بود وفات کرد. بعضی‌ها می‌گویند یک ماه بعد از تولد ایشان وفات کرد و برخی دیگر معتقدند پیامبرج یک ساله بود که پدش را از دست داد. ولی مشهور همان قول است.

دوران شیرخوارگی

حلیمۀ سعدیه که مشهور به دایه آن حضرت ج است عهده‌دار شیردهی آن حضرت ج شد. تقریباً 4 سال در بنی‌سعد آنجا با آنها بزرگ شد که در این زمان اولین شق صدر صورت گرفت که فرشتگان سینه مبارک را شکافتند و آن را از لوث نفس و شیطان شستشو دادند حلیمه سعدیه او را به مادرش بازگرداند.

وفات مادر

در همین سن و سال بود که مادر بزرگوارشان در سرزمینی بین مکه و مدینه بنام «ابواء» وفات کرد. در این هنگام آن حضرت ج 6 ساله بود که مهر مادری را از دست داد. هنگام فتح مکه به کنار قبر مادر رفت و گریه کرد و فرمود: «بر قبرستان گذر کنید زیرا مرگ را به یاد شما می‌آورد».

وقتی که مادر او فوت کرد، ام‌ ایمن حضانت او را به عهده گرفت و جدش عبدالمطلب کفیل او گردید. چون پیامبر ج به سن 8 سالگی رسید عبدالمطلب نیز وفات کرد و وصیت نمود که ابوطالب او را سرپرستی کند. و ابوطالب زحمات زیادی را بخاطر پیامبر ج متحمل شد.

صداقت و امانتداری

خداوند پیامبرش را از بدو کودکی از لوث گناه و جهالت آن زمان محافظت نمود و او را از هر عیب و نقص مبرّا کرد تا اینکه اخلاق او نمونه باشد. هرگز بتی را نپرستید و مرتکب فحشا نشد. و در قوم خود به امین معروف بود. او را محمد امین و راستگو می‌نامیدند.

هنگام تجدید بنای کعبه اختلاف شدیدی بر سر گذاشتن حجرالاسود رخ داد به گونه‌ای که نزدیک بود خونریزی و جنگ صورت گیرد. و آنها شرط کردند اولین کسی که وارد کعبه شود بین آنها قضاوت کند. چون محمد ج وارد شد با حکمت و بصیرت از این جنگ مانع شد و نظر داد که سنگ را وسط چادر بگذارند و با دست مبارک سنگ را در محل‌اش گذاشت.

ازدواج

اولین ازدواج حضرت رسول اکرم ج در سن 25 سالگی با حضرت خدیجه -ل- بود، در این هنگام حضرت خدیجه -ل- 40 ساله بود و او از زنان نامدار و تجار معروف بود. چون صداقت و امانتداری پیامبر ج را دید این اخلاق نیک پیامبر ج بر او تأثیر گذاشت و به او پیشنهاد ازدواج داد.

بعثت

از سال اول تا سال دهم

چون پیامبر ج به سن 40 سالگی رسید خداوند او را به مسئولیتی عظیم، و برای ادای رسالت برگزید.

روز دوشنبه 17 رمضان بود که اولین وحی بر پیامبر ج نازل شد. پیامبرج از شدت وحی و نزول قرآن عرق‌ریزان شد، و رنگ مبارک تغییر نمود. فرشته او را در بر گرفت و با شدت گفت: بخوان. تا سه مرتبه این سخن را تکرار کرد و گفت بخوان:

﴿ٱقۡرَأۡ بِٱسۡمِ رَبِّكَ ٱلَّذِي خَلَقَ ١ خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِنۡ عَلَقٍ ٢ ٱقۡرَأۡ وَرَبُّكَ ٱلۡأَكۡرَمُ ٣ ٱلَّذِي عَلَّمَ بِٱلۡقَلَمِ ٤ عَلَّمَ ٱلۡإِنسَٰنَ مَا لَمۡ يَعۡلَمۡ ٥﴾ [العلق / 1-5].

«بخوان به [يمن‏] نام پروردگارت كه [سراسر هستى را] آفريد \* همان كه انسان را از خون بسته‏اى خلق كرد! \* بخوان كه پروردگارت (از همه) بزرگوارتر است \* همان كه بوسيله قلم تعليم نمود \* و به انسان آنچه را نمى‏دانست ياد داد!».

پیامبر ج مضطرب پیش خدیجه -ل- آمد و ماجرا را بازگو کرد.

خدیجه گفت: بشارت باد بر تو، هرگز خدا تو را رسوا نخواهد کرد، زیرا تو صلۀ رحم بجا می‌آوری در کلامت صادق هستی و به فقرا کمک می‌کنی و به ستمدیدگان یاری می‌رسانی. و خدیجه اولین کسی بود که به پیامبر ج ایمان آورد.

ملاقات با ورقه‌بن نوفل

حضرت خدیجه -ل- آن حضرت ج را پیش ورقه‌بن نوفل برد. این نوفل پیرمردی کور بود و آن حضرت ج ماجرا را برای او بازگو کرد. ابن نوفل گفت: او ناموس یعنی جبرئیل است همان کسی که بر حضرت موسی وحی می‌آورد. کاش آن زمانی که قوم تو، تو را از دیارت بیرون می‌کنند و من بودم و تو را یاری می‌کردم. پیامبر ج از این سخن ابن نوفل تعجب کرد و فرمود: آیا قوم من مرا بیرون می‌کنند؟! گفت: آری، هیچ مردی مثل تو نیامده است و ادعای رسالت نکرده مگر اینکه قومش او را بیرون کرده‌اند. کاش آن روز زنده بودم و تو را یاری می‌کردم (نوفل زنده نماند تا پیامبر ج را یاری کند).

انقطاع وحی

برای مدتی جبرئیل وحی نیاورد. رسول اکرم ج خیلی مشتاق شد تا بار دیگر آن صدای ملکوتی را بشنود بالای کوه‌ها می‌رفت و به سوی آسمان نگاه می‌کرد. گاهی جبرئیل می‌آمد و می‌گفت: ای محمد! حقا که تو رسول خدایی. تا اینکه روزی ملکی روی کرسی بین آسمان و زمین با هیبت خود آشکار شد. پیامبر ج مرعوب شدند. به سوی اهل خود برگشت و فرمود: مرا بپوشانید. خداوند این آیه را نازل کرد:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُدَّثِّرُ ١ قُمۡ فَأَنذِرۡ ٢ وَرَبَّكَ فَكَبِّرۡ ٣ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرۡ ٤﴾ [المدثر / 1-4].

«اى جامه به خود پيچيده \* برخيز و هشدار ده \* و پروردگارت را به بزرگى ياد كن \* و لباس‌هايت را پاكيزه بدار».

از اینجا رسالت و مشقت کار دعوت آغاز شد.

اعلان دعوت

تا 3 سال پیامبر ج مخفیانه دعوت می‌داد تا اینکه آیۀ:

﴿فَٱصۡدَعۡ بِمَا تُؤۡمَرُ﴾ [الحجر / 94].

«پس آشكار كن آنچه را كه فرمان مى‏يابى‏».

نازل شد. پیامبر ج دعوت را علناً (ابتدا از اقوام خویش) آغاز کرد. پیامبرج بر روی تپه‌ای بالا رفت و فریاد زد: ای مردم، گفتند: این صدای کیست؟ آری! آن صدای پیامبر ج بود که می‌فرمود: ای قریش! ای بنی‌فلان! ای قوم عبدمناف! ای قوم عبدالمطلب! ... همه جمع شدند. فرمود: اگر به شما بگویم پشت این تپه دشمنی در کمین شما است باور می‌کنید؟ گفتند: ما هرگز از تو دروغی نشنیده‌ایم. سپس پیامبر ج فرمود: من خیرخواه شما هستم از آتش و عذاب الیم خداوند بترسید و او را عبادت کنید.

ابولهب گفت: تباهی بر تو باد به این خاطر ما را جمع کرده‌ای؟ سپس این سوره نازل شد:

﴿تَبَّتۡ يَدَآ أَبِي لَهَبٖ وَتَبَّ ١﴾ [المسد / 1].

«هلاك باد دو دست ابى لهب و هلاك باد خود او‏».

قریش با تمام قدرت به آزار و اذیت پیامبر ج و مسلمانان بپا خواست. ابوطالب عمویش او را در حمایت خود گرفت.

هجرت به سوی حبشه

چون آزار و اذیت مشرکین به اوج رسید پیامبر ج اصحاب خود را امر کرد تا به سرزمین حبشه هجرت کنند. سال پنجم بعثت بود که گروهی به سوی حبشه هجرت کردند. 2 ماه در حبشه ماندند و سپس به مکه برگشتند چون اذیت و آزار شدند مجدداً به حبشه هجرت کردند.

سال ششم بعثت با اسلام حضرت حمزه و عمربن خطاب اسلام قوت تازه‌ای گرفت.

محاصره اقتصادی

چون قریش حمایت ابوطالب را از پیامبر ج دید و ابوطالب پیامبر ج را به آنها تحویل نداد. تصمیم گرفتند با بنوهاشم رابطۀ خود را قطع کنند و آنها را در دره‌ای بنام «شعب ابی‌طالب» محاصره کردند. و از معامله و معاشرت با آنها خودداری کردند به گونه‌ای که صدای زنان و بچه‌ها تا فرسنگ‌ها از فرط گرسنگی شنیده می‌شد. تا سه سال این محاصره ادامه پیدا کرد. مسلمین استقامت عجیبی از خود نشان دادند. تا اینکه به قدرت الهی پیمان‌نامه را موریانه خورد و محاصره شکسته شد. پیامبر ج در سال نهم بعثت در حالی که 49 سال سن داشت از این ظلم نجات پیدا کرد.

سال دهم تا سیزدهم بعثت

صبر بر بلا

با ارتحال ابوطالب اذیت و آزار مشرکین بر پیامبر ج بیشتر شد، و پیامبرج چون کوه استوار بر مصایب و بلاها صبر می‌کرد. و بزرگ و کوچک را به طرف پروردگار دعوت می‌داد و کسانی را که خداوند به آنها توفیق می‌داد دعوت او را قبول می‌کردند. قریش اذیت و آزار را تا جایی ادامه دادند که روزی پیامبر ج در کعبه نماز می‌خواند و عقبه ‌بن ابن معیط شکمبۀ شتر را بر گردن آن حضرت ج گذاشت. و فاطمه -ل- دوید و آن را دور انداخت. در روایت آمده که روزی همین فرد شقی چادری بر دور گردن پیامبر ج انداخت و به شدت کشید و قصد خفه کردن آن حضرت را داشت که ابوبکر صدیقس از راه رسید و فرمود: آیا مردی را می‌کشید که می‌گوید: رب من الله است.

به سوی طائف

پیامبر ج کار دعوت و تبلیغ را (با تحمل اذیت و آزار) ادامه می‌داد قبایل مختلف را به سوی پروردگار دعوت می‌داد. روزی قصد دعوت قبیلۀ ثقیف در طائف را نمود و به سوی آن دیار سفر کرد. چون آنها را دعوت داد، همه‌شان پیامبر ج را به تمسخر گرفتند و با سنگ و دشنام از او استقبال کردند. دیوانگان خود را به سوی او روانه کردند.

پیامبر ج می‌فرماید: از طائف مغموم و ناراحت بیرون شدم و به میقات اهل نجد رسیدم. کنار درختی چشمانم را به سوی آسمان دوختم. ابری ظاهر شد و جبرئیل را دیدم که فرمود: «خداوند سخن تو و قومت را شنید و اکنون همراه من فرشتگان کوه‌ها هستند اگر میل تو باشد آنها را بین دو کوه عذاب کنند». گفتم: امیدوارم اگر این‌ها مسلمان نشدند از نسل این‌ها افرادی پیدا شوند که ایمان بیاورند. (متفق‌ علیه).

اسلام جن‌ها

چون پیامبر ج به سن پنجاه سالگی رسید گروهی از جن‌ها برای تحقیق پیش او آمدند و با استماع آیات قرآن مجید مسلمان شدند و چون نزد قوم خود رفتند گفتند: ما امروز کلامی عجیب شنیدیم که به سوی خیر و هدایت ارشاد می‌کرد. پس ایمان آوردیم.

معراج

در سال یازده بعثت پیامبر ج با روح و جسد از محل مسجدالحرام از بین زمزم و مقام به سوی بیت‌المقدس سوار بر براق خود همراه جبرئیل به سوی آسمان‌ها پرواز کردند و در بیت‌المقدس با ارواح انبیا نماز ادا کرد و در همان شب آسمان‌ها را پیمود و به سدرة المنتهی رسید و به محل اکرام و اعزاز خداوندی حاضر شد. در همین سفر پنج نماز بر او و امتش فرض گردید.

معرفی خود به قبایل

پیامبر ج هر چند گاهی در مناسبات، خود را به قبایل مختلف معرفی می‌کرد و آنها را به سوی پروردگار دعوت می‌داد به منازل و بازارهای مختلف (عکاظ ـ مجن و ذی‌المجاز) می‌رفت و آنها را به اسلام راهنمایی می‌کرد. روزی به بازار ذی‌المجاز رفت و فرمود: «ای مردم! لا اله ‌إلا الله بگویید تا رستگار شوید». گاهی می‌فرمود: «ای بنی‌فلان! من رسول پروردگار شما هستم. امر شده‌ام تا شما را به سوی او دعوت دهم و اینکه او را عبادت کنید و با او شریک نگیرید و به رسالت من یقین کنید» به این هنگام ابولهب عموی پیامبر ج فریاد زد: گوش نکنید و پیروی او را نکنید او می‌خواهد شما لات و عزی را ترک کنید.

اسلام اوس و خزرج

گروهی از قبیلۀ اوس و خزرج از یهود شنیده بودند که نزدیک آخرالزمان پیامبری مبعوث می‌شود، و چون پیامبر ج را دیدند که به سوی خدا مردم را دعوت می‌دهد به همدیگر گفتند: به خدا این همان پیامبر موعود است به او ایمان بیاورید و از دیگران سبقت بگیرید.

بیعت عقبه اولی

پیامبر ج شش نفر از انصار را که همه از قبیلۀ خزرج بودند ملاقات کرد و آنها را به سوی اسلام دعوت داد. همه مسلمان شدند و چون به مدینه آمدند اسلام را تبلیغ کردند هیچ خانه‌ای نماند مگر افراد آن مسلمان شدند. و سال بعد از آن 12 نفر از قوم خزرج و 2 نفر از قوم اوس او را ملاقات کردند و با او بر اسلام بیعت کردند. سپس پیامبر ج مصعب‌بن عمیر را به سوی آنها فرستاد تا اسلام را به آنها تعلیم دهد.

بیعت عقبة ثانی

سال سوم بود که 73 نفر زن و مرد بر پیامبر ج در دره‌ای نزدیک عقبه بر محافظت از اسلام پیمان بستند. پیامبر ج فرمود: «من از گروه شما هستم و شما از من، با هر کسی بجنگید می‌جنگم و با کسی که صلح کنید صلح می‌کنیم».

هجرت پیامبر به سوی مدینه

چون مشرکین مشاهده کردند که مسلمین به سوی مدینه هجرت کرده‌اند و از اینکه رسول اکرم ج به آنها ملحق شود خوف داشتند زیرا با رسیدن رسول‌الله ج پایه‌های اسلام در آن دیار مستحکم می‌شد، و از این می‌ترسیدند که مبادا مسلمانان امنیت راه و تجارت آنها را مختل کنند. لذا همه مشرکین تصمیم گرفتند پیامبر ج را به قتل برسانند و برای همیشه از جانب او راحت شوند. در دارالندوه جمع و با هم مشورت کردند، قرار شد که از هر قبیله‌ای یک مرد با شمشیر حاضر شود و یکباره بر پیامبر ج هجوم بیاورند و او را به شهادت برسانند. در این صورت، خون پیامبر ج بر گردن همۀ آنها می‌افتد و قبیلۀ عبدمناف را طاقت جنگیدن با همۀ قبایل نیست.

اجازۀ خروج

بعد از این مشورۀ ننگین، جبرئیل نازل شد و خبر را به پیامبر ج رساند و فرمود: خداوند به شما اجازه هجرت به مدینه را داده است. ظهر همان روز پیامبر ج خانه ابوبکر صدیقس رفت و ماجرا را باز گفت و فرمود: من اجازه هجرت یافتم تو چه می‌کنی؟

ابوبکرس گفت: پدر و مادرم فدایت من همراهت خواهم بود. پیامبر ج به خانه خویش رفت تا مقدمات هجرت را فراهم کند.

پیامبر ج حضرت علیس را طلبید و به او فرمود: جای من بخواب و مطمئن باش که به تو گزندی نخواهد رسید و ردای خود را بر او کشید و مشتی خاک برداشت و به سوی چهرۀ کافران پاشید خداوند آنها را کور کرد، چنانچه پیامبر ج از جلوی آنها رد شد و آنها او را ندیدند:

﴿وَجَعَلۡنَا مِنۢ بَيۡنِ أَيۡدِيهِمۡ سَدّٗا وَمِنۡ خَلۡفِهِمۡ سَدّٗا فَأَغۡشَيۡنَٰهُمۡ فَهُمۡ لَا يُبۡصِرُونَ ٩﴾ [یس / 9].

«و در پيش روى آنان سدّى قرار داديم، و در پشت سرشان سدّى و چشمانشان را پوشانده‏ايم، لذا نمى‏بينند!».

پیامبر ج به سوی خانۀ ابوبکر صدیق رفت. مردی از مشرکین گروه کفار را در جلوی درب خانۀ پیامبر ج دید. به آنها گفت: منتظر چه کسی هستید؟ گفتند: منتظر محمدیم تا او را بکشیم. آن مرد گفت: شما احمق هستید او از جلوی شما رد شد. آنها سراسیمه به سوی بستر پیامبر ج رفتند. دیدند حضرت علیس آنجا خوابیده است.

محاصره خانۀ پیامبر **ج**

در شامگاه همان شب مشرکین با شمشیرهای خود حاضر شدند و خانۀ پیامبر ج را محاصره کردند و به زعم خود خواستند تا برای همیشه از جانب پیامبر ج راحت باشند روبروی دروازۀ خانۀ پیامبر ج قرار گرفتند. شمشیرها را بالا بردند و همۀ حرکات را زیر نظر گرفتند و منتظر ماندند تا پیامبر ج به بستر خواب برود و یکباره بر او هجوم ببرند. آنها نمی‌دانستند که همۀ کارها از جانب خداوند فیصله می‌شوند و آنها هرگز نمی‌توانند به پیامبر ج آسیبی برسانند:

﴿وَإِذۡ يَمۡكُرُ بِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِيُثۡبِتُوكَ أَوۡ يَقۡتُلُوكَ أَوۡ يُخۡرِجُوكَۚ وَيَمۡكُرُونَ وَيَمۡكُرُ ٱللَّهُۖ وَٱللَّهُ خَيۡرُ ٱلۡمَٰكِرِينَ ٣٠﴾ [الانفال / 30].

«(به خاطر بياور) هنگامى را كه كافران نقشه مى‏كشيدند كه تو را به زندان بيفكنند، يا به قتل برسانند، و يا (از مكّه) خارج سازند آنها چاره مى‏انديشيدند (و نقشه مى‏كشيدند)، و خداوند هم تدبير مى‏كرد و خدا بهترين چاره جويان و تدبيركنندگان است!».

به سوی غار ثور

قبل از اینکه مشرکین برسند پیامبر ج با ابوبکر صدیقس سریعاً به طرف غار ثور به راه افتادند. غار ثور در جنوب مکه است، و مدینه در شمال مکه قرار داد. برای اینکه مشرکین متوجه نشوند آنها برعکس حرکت کردند. به طرف بالای کوه راه افتادند. ابوبکر گاهی پیامبر ج را به دوش می‌گرفت و بالا می‌رفت، آنها در غار ثور سه شبانه‌روز ماندند. پسر ابوبکر صدیق (عبدالله) هر شب اخبار قریش را به آنها می‌رساند و عامربن فهیره غلام ابوبکرس غذا به آنها می‌داد. بعد از مدتی مشرکین به سوی غار رفتند و چون به دروازۀ غار رسیدند خداوند چهرۀ آنها را برگرداند. در صحیح بخاری از زبان ابوبکر صدیقس نقل است که می‌فرماید: «با پیامبر ج در غار بودم سرم را بلند کردم قدم‌های مشرکین را دیدم به پیامبر ج گفتم: «اگر سر را پایین کنند ما را خواهند دید. پیامبر ج فرمود: ای ابوبکر! چه گمان می‌کنی که الله با ما است». مشرکین پیامبر ج را ندیدند و به سوی پایین کوه راه افتادند و برای دستگیری پیامبر ج جایزۀ بزرگی تعیین کردند.

به سوی مدینه

بعد از اینکه مشرکین مأیوس شدند پیامبر ج همراه ابوبکرس از کوه پایین آمدند و به سوی مدینه راه افتادند. عبدالله بن اریقط را اجاره کردند تا راه را به آنها نشان دهد. با وجود آنکه از مشرکین بود اما جوانمرد و صادق و امانتدار بود. عبدالله بن اریقط حسب موعد حاضر شد و سپس با هم به سوی مدینه رهسپار شدند و این سفر در ماه ربیع‌الاول بود.

داستان سراقه بن مالک

سراقه بن مالک پیامبر ج را دید. و طمع جایزه بزرگ در دل او پیدا گردید اسب خود را سوار شد و به سوی رسو‌ل‌الله ج حرکت کرد. چون نزدیک رسید اسب او را بر زمین زد، سپس مجدداً اسب را سوار شد بار دیگر اسب او را بر زمین زد، این ماجرا چند بار تکرار شد. سراقه فهمید که او از جانب خداوند حمایت می‌شود لذا از رسول‌الله ج امان خواست و پیامبر ج به او امان داد و فرمود: «ماجرای ما را با کفار بازگو مکن» سراقه برگشت و در مسیر به هر یک از مشرکین برخورد می‌کرد او را از راه منصرف و مسیر پیامبر ج را برعکس به او نشان می‌داد.

داستان ام معبد خزاعیه

در مسیر راه پیامبر ج و حضرت ابوبکرس ام معبد را دیدند به او گفتد: آیا چیزی برای خوردن داری؟ او گوسفندی را نشان داد که پستان‌هایش خشک شده بودند و شیر نداشت. پیامبر ج آن گوسفند را طلبید و با دست مبارک بر پستان او مالید به اذن خدا پستان‌های گوسفند پر از شیر شدند پیامبر ج و ابوبکرس و ام معبد از آن شیر نوشیدند و ظرفی را پر از شیر کردند و به راه خود ادامه دادند. ام معبد یکی از معجزات پیامبر ج را به چشم خود دید.

داستان ابوبریده

در بین راه پیامبر ج ابوبریده را دید که با مردانی به استقبال او آمده‌اند. پیامبر ج او را به اسلام دعوت نمود و کلمه را آموخت او همراه با 70 نفر از قومش مسلمان شدند و این نصرت و مدد آشکار الهی بود.

نزول به محلۀ قبا

در هشتم ربیع‌الاول سال 1 هجری پیامبر ج به قبا رسید. و مسلمانان تکبیرگویان از او استقبال نمودند و برای مردم روزی تاریخی بود. استقبال گرمی از پیامبر ج صورت گرفت، و ایشان چهار روز در قبا ماند (دوشنبه ـ سه‌شنبه ـ چهار‌شنبه ـ پنچ‌شنبه). در اولین اقدام مسجد قبا را تأسیس نمودند و این اولین مسجدی بود که در اسلام بنا شد.

پیامبر **ج** در مدینه

روز جمعه پیامبر ج به سوی مدینه حرکت نمود و وقت ظهر به قبیلۀ بنی‌سالم بن عوف رسید و با آنها در آن وادی نماز جمعه را برگزار نمود و بعد از نماز جمعه داخل شهر مدینه شد. روز سرنوشت‌سازی برای اهل مدینه بود مردم شادی می‌کردند و شعر می‌خواندند و تکبیرگویان در حالی که اشک شادی بر چشم داشتند پیامبر ج را در آغوش گرفتند. دختربچه‌های انصار اینگونه می‌سرودند:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| طلع البدر علینا |  | من ثنیات الوداع |
| وجب الشکر علینا |  | ما دعا لله داع ÷ |
| أیها المبعوث فینا |  | جئت بالأمر المطاع |

از سال اول تا هشتم هجرت

پیامبر ج با آرامش وارد مدینه شد و شتر خود را به حال خود گذاشت تا هر مکانی او خوابید آنجا محل مسجد نبوی باشد شتر در کوچه‌ها دور می‌زد و به اصطبل گوسفندان زانو زد آن مکان مال دو یتیم معاذبن عفراء بود. پیامبر ج آن مکان را خرید و برای مسلمانان مسجدی ساخت. پیامبر ج تا زمانی که مسجد و خانه‌اش ساخته شد. مهمان ابوایوب انصاری بود.

پیمان برادری

در سال اول هجرت پیمان اخوت بین مهاجرین و انصار منعقد شد. اینکه با هم برادر باشند و یکدیگر را بر دشمنان یاری کنند و قرار شد که مسلمان حامی مسلمان باشد و در مشکلات او را یاری کند.

غزوات پیامبر ج

چون مسلمانان قوت و شوکت یافتند بر آنها جهاد فرض شد (اینکه اگر مشرکی بر آنها تاخت آنها می‌توانند در مقابل از خود دفاع کنند):

﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِتَالُ وَهُوَ كُرۡهٞ لَّكُمۡۖ وَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡ‍ٔٗا وَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡ﴾ [البقرة: 216].

پیامبر ج 28 غزوه را سرپرستی نمود و در 9 غزوه خود او شرکت داشتند و آنها عبارتند از: بدر ـ احد ـ المریسیع ـ خندق ـ قریظه ـ بنی المصطلق ـ تبوک ـ خیبر ـ فتح مکه ـ حنین و طائف.

غزوۀ بدر الکبری

روز جمعه 17 رمضان سال 2 هجری به وقوع پیوست و تعداد مسلمانان 313 نفر و مشرکین 3 برابر بودند. خداوند مسلمانان را یاری نمود و 70 نفر از مشرکین کشته و 70 نفر اسیر، و در مقابل از مسلمانان 14 نفر شهید شدند.

غزوۀ احد

این غزوه در سال 3 هجری صورت گرفت. پیامبر ج خود در جنگ حضور داشتند. مسلمانان تقریباً 1000 نفر بودند که 300 نفر با عبدالله ابن ابی‌ منافق برگشتند و تعداد مشرکین 3000 نفر بود. مسلمانان ابتدا پیروز شدند ولی بعد چون نگهبانی دره را گذاشتند تلفات زیادی دادند، منجمله دندان مبارک پیامبر ج شهید شد و چهره مبارک زخم‌هایی برداشت، و 70 نفر منجملۀ (حمزه‌بن عبدالمطلب) نیز به شهادت رسیدند و از مشرکین 22 نفر کشته شد.

غزوۀ احزاب (خندق)

این جنگ شوال سال پنجم صورت گرفت، و قبیلۀ قریش ـ غطفان و یهود مدینه اراده کردند مسلمانان را محاصره کنند و تعداد آنها 10 هزار نفر بود. مسلمانان 3 هزار نفر بودند. در این هنگام، سلمان فارسی پیشنهاد کرد که خندقی حفر کنند. پیامبر ج به پیشنهاد او عمل کرد، مسلمانان خندق را کندند. نعیم‌بن مسعود مسلمان شد و کفار را در هدفشان فریب داد. شب هنگام چون کفار خواستند بر مسلمین حمله کنند طوفانی برخاست و لشکر آنها را تار و مار کرد. آنها شکست خورده و برگشتند.

غزوۀ بنی‌قریظه

وقتی پیامبر ج از جنگ خندق برگشت جبرئیل آمد و فرمود: «شما اسلحۀ خود را بر زمین گذاشته‌اید در حالی که فرشتگان هنوز مسلح‌اند، خدا می‌فرماید: شما به سوی بنی‌قریظه بروید» یهودیان بنی‌قریظه و مسلمانان پیمان داشتند، یهودیان پیمان خود را شکستند و با مشرکین بر علیه مسلمانان در غزوۀ خندق هم‌پیمان شدند پیامبر ج آنها را در حدود 20 و چند روز محاصره کرد آنها به ناچار تسلیم شدند. پیامبر ج سعد را مأموریت داد تا در مورد آنها فیصله کند، سعدبن معاذ با توجه به قانون تورات فرمود: باید مردان آنها گردن زده شوند و زنان و کودکان اسیر شوند و اموال‌شان تقسیم گردد. و این حکم اجرا شد.

غزوۀ بنی‌مصطلق

در شعبان سال ششم صورت گرفت چون پیامبر ج با قوم بنی‌مصطلق جنگید بدین نام مشهور شد. و این جنگ در کنار آبی صورت گرفت، و به نفع مسلمین به اتمام رسید.

حادثۀ افک

حادثۀ اتهام به ام‌المؤمنین در همین غزوه اتفاق افتاد. عبدالله بن ابی منافق و دوستانش به او تهمت زدند، و در نتیجه، خداوند ده آیۀ سوره نور را در طهارت‌شان نازل کردند.

صلح حدیبیه

در ذیقعدۀ سال ششم پیامبر ج با 1500 نفر قصد کرد که به سوی مکه رفته و حج عمره را انجام دهد. مشرکین از این سفر جلوگیری کردند و چون به حدیبیه رسیدند پیشنهاد صلح دادند و گفتند: سال دیگر شما حج کنید. در همین غزوه «بیعت الرضوان» صورت گرفت، و علت بیعت این بود که مسلمانان گمان کردند مشرکین فرستادۀ پیامبر ج (حضرت عثمان) را شهید کردند لذا همه متحد شدند تا انتقام خون حضرت عثمانس را از مشرکین بگیرند.

غزوۀ خیبر

در محرم سال هفتم رخ داد، یهودیان همه متحد و در قلعه‌ای جمع شدند و در آنجا پناه گرفتند و همواره توطئه و در صدد حمله به مدینه برآمدند. پیامبر ج از جریان مطلع شد و قلعه را محاصره کرد، و روز بعد قلعه به دست مسلمین فتح شد.

فریب یهود

در همین غزوه، زینب بنت حارث یهودی گوسفندی را مسموم کرد و به خدمت پیامبر ج فرستاد که بشربن البراء خورد و شهید شد. چون پیامبر ج در دهان گذاشت فوراً فرمود: مسموم است. اصحاب دست از آن کشیدند.

فتح مکه

در سال هشتم هجری (20 رمضان) این غزوه صورت گرفت، علت آن پیمان‌شکنی مشرکین مکه بود. پیامبر ج با ده هزار نفر رهسپار مکه شد و در مقام الظهران ابوسفیان مسلمان شد. مکه بدون خونریزی فتح شد. پیامبر ج همۀ دشمنان خود را معاف نمود و دستور داد تا همۀ مجسمه‌های داخل و اطراف کعبه شکسته شوند.

غزوۀ حنین

در شوال سال هشتم بعد از فتح مکه به وقوع پیوست، و خداوند مسلمین را بر هر دو قبیلۀ ثقیف و هوازن پیروزی عطا کرد، هوازن فرار کرد و گروهی از آنان کشته و برخی اسیر شدند.

غزوۀ طائف

شوال سال هشتم هجرت بود که قبیلۀ ثقیف که از مسلمین شکست خورده بودند خود را برای جنگ آماده کردند چون مسلمین از ماجرا باخبر شدند همراه با رسول اکرم ج به سوی آنها حرکت کردند. چون نزدیک شهر رسیدند مشرکین درب قلعه را بستند و تیراندازی کردند. پیامبر ج آنها را محاصره و دستور داد تاکستان‌های آنها را قطع کنند چون طائفیان خود را در محاصره لشکر مسلمانان دیدند از معیشت خود ترسیدند ترجیح دادند خود را تسلیم کنند. برخی از آنها چون مسلمان شدند به دستور پیامبر ج آزاد شدند و به راحتی در کنار مسلمین زندگی کردند.

غزوۀ تبوک

در رجب سال نهم جنگ تبوک پیش آمد. روم قصد تهاجم به سرزمین مسلمانان را نمود. هوا گرم و موقع رسیدن میوه‌ها بود و آزمایشی از جانب پروردگار بود بسیاری از منافقین از جنگ باز ماندند. حضرت عثمانس کمک فوق‌العاده‌ای به این جنگ کرد. تعداد لشکر مسلمین 30 هزار نفر بود لشکر روم هیبت مسلمانان را دید ترسید و به سرزمین آنها نزدیک نشد.

سال نهم تا یازدهم

در سال نهم پیامبر ج ابوبکر صدیق را امیر گروه 300 نفره نمود که حج کنند و حضرت علیس را امر کرد تا سورۀ توبه را بر مشرکین تلاوت کند که از این تاریخ مشرکین حق ندارند وارد مسجدالحرام شوند، در همین سال مردم گروه گروه وارد اسلام می‌شدند:

﴿إِذَا جَآءَ نَصۡرُ ٱللَّهِ وَٱلۡفَتۡحُ ١ وَرَأَيۡتَ ٱلنَّاسَ يَدۡخُلُونَ فِي دِينِ ٱللَّهِ أَفۡوَاجٗا ٢ فَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ وَٱسۡتَغۡفِرۡهُۚ إِنَّهُۥ كَانَ تَوَّابَۢا ٣ ﴾ [النصر / 1-3].

«هنگامى كه يارى خدا و پيروزى فرارسد \* و ببينى مردم گروه گروه وارد دين خدا مى‏شوند \* پروردگارت را تسبيح و حمد كن، و از او آمرزش بخواه كه او بسيار توبه‏پذير است!».

در همین سال، حضرت معاذ بن جبل و ابوموسی اشعری را به سوی یمن فرستاد تا پادشاهان و ملوک را به سوی اسلام دعوت دهند.

حجة الوداع

سال دهم پیامبر ج روز پنج‌شنبه ـ شش روز مانده به ذیقعده از مدینه به سوی مکه حرکت کرد. نماز عصر را در ذوالحلیفه ادا کرد و احرام بست، چون این آخرین حج عمر مبارک بود به حجة‌الوداع مشهور است.

وفات حضرت رسول اکرم **ج**

سال 11 هجری پیامبر ج مریض شد. روز پنج‌شنبه در خانۀ همسر خود ام‌میمونه بود که سر مبارک را درد شدید فراگرفت، و لحظه به لحظه شدیدتر شد. به خانۀ حضرت عایشه -ل- رفت، 12 روز، بعضی می‌گویند: 14 روز این مریضی طول کشید، در این هنگام ابوبکر صدیق امامت نمازها را به عهده داشت.

وفات پیامبر ج روز دوشنبه 12 ربیع‌الاول در حالی که 63 سال عمر مبارک بود در حجرۀ حضرت عایشه -ل- روح مبارک به اعلی علیین پرواز کرد.

# همسران پیامبر ج

پیامبر ج با یازده همسر ازدواج نمود که هنگام وفات نه همسر در قید حیات بود (عایشه ـ حفصه ـ ام‌حبیبه ـ ام‌سلمه ـ سوده ـ زینب ـ جویریه ـ صفیه -رضی الله تعالى عنهن-).

1- خدیجه بنت خویلدل

اولین همسر پیامبر ج، و اولین کسی بود که به او ایمان آورد، در سال دهم بعثت وفات کرد.

2- سوده بنت زمعه**ل**

پیامبر ج با او قبل از هجرت ازدواج کرد، و در زمان حضرت عمرس رحلت کرد.

3- عایشه صدیقهل

او دختر ابوبکر صدیقس است که بعد از سوده با او ازدواج نمود، او تنها همسر پیامبر ج بود که باکره بود. بقیۀ زنان پیامبر ج بیوه بودند. زمان خلافت حضرت معاویهس وفات کرد، و در بقیع دفن شد و نماز جنازۀ او را ابوهریرهس خواند.

4- حفصه**ل**

حفصه دختر عمربن الخطابس است. سال سوم هجری او را پیامبر ج به عقد خویش درآورد، وقت وفات پیامبر عمر ایشان 22 سال بود. سال 41 هجری وفات کرد، و بعضی می‌گویند: سال 50 هجری وفات کرده است.

5- زینب بنت خزیمهل

پیامبر ج او را در رمضان سال 4 هجری نکاح کرد، و قبل از وفات پیامبرج درگذشت.

## 6- ام‌سلمهل

اسم او هند بنت ابی‌امیه است. پیامبر ج سال 4 هجری با او ازدواج کرد. و سال 59 هجری، و بعضی می‌گویند: در زمان یزید وفات کرد.

7- زینب بنت جحشل

او دختر امیمه است، پیامبر ج با او در ذیقعدۀ سال پنجم ازدواج کرد. او بعد از وفات پیامبر ج در سال 20 هجری درگذشت، و حضرت عمرس بر او نماز گذارد.

8- جویریه بنت الحارثل

او از اسیران بنی‌مصطلق بود که سهم ثابت بن قیس شد. پیامبر ج او را به اسارت گرفت و آزاد کرد و با او ازدواج نمود. و سال 50 یا 56 هجری وفات کرد.

9- ام حبیبه بنت ابی‌سفیان**ل**

اسم او رمله است. پیامبر ج سال 6 یا 7 هجری او را ازدواج نمود. در زمان خلافت حضرت معاویهس در سال 44 هجری وفات کرد.

10- صفیه بنت حیی**ل**

بعد از خیبر آزاد شد. پیامبر ج با او ازدواج نمود، و در سال 59 هجری وفات کرد.

11- میمونه بنت الحارث**ل**

در سال هفتم هجری پیامبر ج او را در حالی که 36 سال سن داشت نکاح کرد. و سال 38 هجری در «سرف» نزدیک مکه وفات کرد.

# فرزندان پیامبر ج

همۀ فرزندان پیامبر ج از حضرت خدیجه ل هستند. به جز ابراهیم که از ماریۀ قبطیه است.

پسران

قاسم ـ طیب ـ طاهر ـ ابراهیم.

دختران

زینب**ل**: دختر بزرگ که ابوالعاص بن ربیع او را نکاح کرد. زینب سال هفتم هجری وفات کرد.

رقیهل: همسر حضرت عثمانس بود با همسر خود به حبشه هجری کرد. سال دوم هجرت وفات کرد.

ام‌کلثومل: بعد از وفات رقیهل به ازدواج حضرت عثمان درآمد، و در شعبان سال هفتم هجری وفات کرد.

**فاطمه**ل: او همسر علیس است. سال دوم هجری حضرت علی با او ازدواج نمود، و از او حسن و حسین و زینب و ام‌کلثوم متولد شد. بعد از شش ماه وفات پیامبر ج رحلت کرد.

نام‌ها ـ صفات ـ معجزات ـ اخلاق و عبادات

نام‌های مبارک

پیامبر ج فرمود: نام‌های من عبارتند از: محمد، احمد، الماحی، (کسی که کفر را محو می‌کند) الحاشر (کسی که مخلوقات بر قدم‌هایش حشر می‌شوند) و العاقب هستند.

ابوموسی اشعری می‌گوید: پیامبر ج خود را محمد ـ احمد المقفی و الحاشر و نبی‌التوبة و نبی‌الرحمة می‌نامید.

صفات

او چهارشانه ـ نه بلند و نه کوتاه، رنگ او گلگون، یعنی سفید مایل به قرمز، ابروهای سیاه و پیوسته و چشمانی گشاده داشت. مژه‌های او بلند و ریش مبارک پرپشت بود. دهان گشاده ولی متناسب بود، پیشانی بلند و بینی کشیده داشت، مفاصل درشت و سینه پهن و گردن کشیده و زیبایی داشت، آرام و باهیبت قدم برمی‌داشت، وقتی لبخند می‌زد دندان‌های مبارک چون لؤلؤ می‌درخشید.

معجزات

معجزات، یعنی نشانه‌هایی که از جانب خدا برای اثبات نبوت به او عطا شدند خیلی زیاد بودند که ما چند تا را بیان می‌کنیم. قرآن کریم، از معجزاتی هست که هیچ پیامبری نظیر آن را تاکنون نیاورده است.

شق القمر: ماه به دو نیم شد و همۀ قریش مشاهده کرد.

غذای پربرکت: به وسیله چند عدد خرما لشکر 900 نفره سیر شدند.

آب پربرکت: از انگشتان مبارک آب جوشید و لشکری از آن سیر شد.

ریگ: مشتی خاک به سوی لشکر پرتاب کرد که در چشم همۀ آنها رفت.

ستون: وقتی منبر را عوض کرد صدای ناله نخل درآمد که همه آن را شنیدند.

اخبار آینده: بسیاری از اخبار را به اذن خدا پیش‌بینی می‌کرد، اینکه عمارس را گروهی یاغی می‌کشد، و به عثمانس مصیبت خواهد رسید، و اینکه حضرت حسنس بین دو گروه مسلمان صلح می‌آورد.

چشم علیس: آب دهان مبارک را بر چشمان علیس که درد می‌کرد گذارد و بالفور معالجه شد.

خصوصیات ویژه

1. برای او بیشتر از چهار زن مباح بود.
2. فحش‌دهنده و اهانت‌کنندۀ او را باید کشت.
3. زنان او برای امت حرام‌اند.
4. شیطان نمی‌تواند خود را به شکل او درآورد.
5. ملائکه با او در جنگ شرکت می‌کردند.
6. معجزه او (قرآن) تا قیامت باقی است در حالی که معجزات انبیا گذشته تمام شده است.
7. همسران او مادران مؤمنان‌اند.
8. ازواج او در دنیا و آخرت همسران وی هستند.
9. او رسول همه جهان و اقوام است.
10. چشم مبارک می‌خوابید ولی دل مبارک بیدار بود.
11. پشت سر را همچون روبرو می‌دید.
12. همه روی زمین برای او مسجد قرار داده شد.
13. صاحب شفاعت کبری روز قیامت است.

اخلاق

«إِنَّمَا بُعِثْتُ لأُتَمِّمَ مَكَارِمَ الأَخْلاَقِ».

وقتی از حضرت عایشهل در مورد اخلاق رسول اکرم ج سؤال شد، فرمود: اخلاق او قرآن بود، و خداوند او را به بهترین صفت ستایش می‌کند:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٖ ٤﴾ [القلم / 4].

«و تو اخلاق عظيم و برجسته‏اى دارى‏».

همچنین خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَوۡ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلۡقَلۡبِ لَٱنفَضُّواْ مِنۡ حَوۡلِكَ﴾[آل عمران: 159]

«ای رسول گرامی! اگر تو قلب سختی داشتی هرگز مؤمنین ماحول تو جمع نمی‌شدند».

او بخشنده‌ترین مردم بود. صادق و امین بود. لهجۀ او نرم و محترم بود. شجاع‌ترین انسان‌ها بود. باحیا و متواضع بود. حیای او از زنان پرده‌نشین بیشتر بود. هدیه را قبول می‌کرد و در مقابل هدیه می‌داد. زکات را قبول نمی‌کرد و نمی‌خورد. به خاطر نفس خود خشم و انتقام نمی‌گرفت. اما به خاطر حرمت‌شکنی دستورات الهی به شدت ناراحت می‌شد. هر چه می‌یافت تناول می‌کرد. تکیه زده نمی‌خورد. با فقرا مجالست می‌کرد. مریضان را عیادت می‌کرد. به جنایز شرکت می‌کرد. شوخی می‌کرد ولی به جز حق چیزی نمی‌گفت. می‌خندید ولی قهقهه نمی‌زد. حضرت انسس می‌فرماید: ده سال آن حضرت ج را خدمت کردم. روزی به من نگفت که چرا این کار را انجام دادی یا انجام ندادی؟ حیا و نجابت او فوق‌العاده بود. چهرۀ نورانی و درخشانی داشت. به اصحاب سفارش می‌کرد بدی‌های خود را پیش من بازگو نکنید زیرا می‌خواهم با دلی آرام و خالی از کدورت شما را ملاقات کنم اگر صحابه‌ای را غمگین می‌دید با شوخی و لبخند او را شاداب و مسرور می‌ساخت. اگر کسی غایب می‌شد جویای احوال او می‌شد. بیماران را عیادت می‌کرد. به کودکان سلام می‌داد. کسی که با او مصافحه می‌کرد تا او دستش را نمی‌کشید پیامبر ج دست او را رها نمی‌کرد. هرگز شکم سیر نخورد. لباس خود را وصله می‌زد. کفش خود را پینه می‌کرد. با دستان مبارک خود گوسفند می‌دوشید. مایحتاج خود را تهیه می‌کرد. خوش برخورد بود. انسانی به تمام معنا بود.

عبادت

حضرت عایشهل می‌فرمایند: «حضرت رسول اکرم ج بعضی اوقات نماز را به قدری طولانی می‌کرد که پاهای ورم می‌کرد. می‌گفتم: چرا خود را به مشقت می‌اندازید؟ در حالی که خداوند شما را معاف کرده است. می‌فرمود: آیا بندۀ شکرگزار نباشم؟» بسا شب‌ها تا صبح عبادت می‌کرد. همواره به نماز می‌ایستاد و می‌فرمود: «نماز سردی چشم من است». با اینکه خداوند گناهان اول و آخر او را معاف کرده بود، به خاطر سپاسگزاری از این نعمت بیشتر از همه خدا را عبادت می‌کرد. او نه راهب بود و نه بی‌پروا به عبادت. از احوال اقتصادی مردم جویا می‌شد آنها را تشویق به عبادت و همچنین به کسب حلال می‌کرد از تنبل بیکار بیزار بود.